

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار شورای مرکزی همایش صدمین سالگرد مشروطیت - 9 اردیبهشت/ 1385

بسم الله الرحمن الرحيم

اولاً از آقایان خیلی متشکریم. هر دو مقوله، حقاً و انصافاً در خور توجه فکریهای نقاد محققان و صاحب نظران هست.

من در مقوله ی خود مسأله ی مشروطیت چند نکته در ذهنم هست، که آنها را عرض می کنم. آقای نجفی درست گفتند که اگر ما چشم انداز گذشته را درست تشخیص بدهیم، برای ترسیم چشم انداز آینده، خیلی مؤثر خواهد بود؛ و اصلاً معرفت و شناخت جریان ها جز با این کار ممکن نیست. بنابراین، نگاهی بکنیم و ببینیم چه اتفاقی در مشروطیت افتاد. البته با دوستان در دو سال قبل هم که جلسه داشتیم، صحبت هایی در این زمینه ها شد و من، فی الجمله، در جریان تفکرات و اقدامات آقایان هستم، که جهت گیری هایشان کاملاً درست است؛ منتها حالا آنچه که به ذهنم می رسد، عرض کنم:

در مشروطیت، نقش علما نقشی نیست که قابل مقایسه با نقش دیگران باشد. در سال های پیش از مشروطیت - یعنی سال های سلطنت مظفرالدین شاه - انجمن های پنهانی تشکیل می شد و نشست های گوناگونی بود که هم علما، هم غیرعلما بودند و آثار آنها در مشروطیت منعکس بود؛ منتها آن چیزی که مشروطیت را به ثمر رساند، این انجمن ها نبود؛ آن حضور مردمی ای بود که جز با فعالیت و تأثیر علما امکان پذیر نبود؛ یعنی اگر فتوای آخوند نبود، فتوای آشیخ عبدالله مازندرانی و امثال اینها نبود، اصلاً امکان نداشت این حرکت در خارج تحقق پیدا کند. علاوه بر این که در همان کارهای دسته جمعی خواصی - نه عوامی - هم باز علما نقش غالب را داشته اند. شما نگاه کنید ببینید در همان وقتی که انجمن های مشروطیت - یعنی انجمن های بعد از فرمان - تشکیل شد، مؤثرترین آدم ها در مهم ترین مراکز کشور، علمایند. انجمن تبریز را ببینید، انجمن مشهد را ببینید، انجمن رشت را ببینید؛ اینها جاهای حساسند که عناصر اصلی و مؤثرشان، علما هستند. بنابراین، نقش روحانیت در مشروطیت، اولاً نقشی نیست که قابل انکار باشد، ثانیاً قابل مقایسه باشد با نقش دیگرانی که بودند؛ روشنفکرها، و در مرحله ی بعد، بعضی از صاحبان قدرت و متنفذان دولتی.

وقتی به علما نگاه می کنیم، می بینیم سابقه ی فعالیت علما خیلی بیش از دوره ی مشروطیت است. شاخصه ی آن فعالیت های قبلی، «ضد بیگانه بودن» بود. اصلاً وجه ضد استبدادی در فعالیت های علما، يك وجه منطوی در جنبه ی ضد بیگانه و ضد استعماری بود. مثلاً فتوای مرحوم میرزای شیرازی، اقدام مرحوم ملاعلی کنی در قضیه ی رویتر و از این قبیل، قبل از آنها در قضایای مبارزه ی با روس ها، اصل حرکت مرحوم آخوند در جهت تهدید روس ها برای اشغال ایران و بقیه ی این کارهایی که شما می بینید، وجه غالب و اصلی بوده است و البته در مسأله ی مشروطیت هم وجه ضد استبدادی در حرکت علما واضح و روشن شد، که حالا عرض می کنم که چگونه این مسأله شکل گرفت.

ما از این مقدمه چه نتیجه ای می گیریم؟ نتیجه این است که اگر کسی وجه ضد سلطه ای بیگانه را در حرکت مشروطه ندیده بگیرد، مثل این است که ماهیت و هویت این حرکت را ندیده گرفته. خود این، می تواند برای ما تفسیر و تحلیل کند دعوایی را که علمای داخل در مشروطه با غیر خودشان داشته اند؛ در درجه ی اول مرحوم شیخ فضل الله و کسانی از قبیل ایشان؛ در درجه ی بعد، مرحوم سید عبدالله بهبهانی و مرحوم سید محمد طباطبایی و بقیه ی کسانی که باز از علما بودند و بعد، از مشروطه برگشتند. در نتیجه، مسأله ی ضدسلطه ی بیگانه

را باید حتماً در نظر گرفت.

من حالا يك نگاهی می کنم به حرکت مشروطیت ؛ یعنی از سال 1285 شمسی تا 1299 ؛ چهارده سال است. آقای حداد فرمودند: نوزده سال ؛ به لحاظ سلطنت رضاشاه. در حالی که آن را اصلاً به حساب نیاورید. حکومت رضاشاه از سلطنتش که شروع نشد، از کودتای 1299 شروع شد ؛ اصلاً استبداد از آن وقت شروع شد. رضاخان بود که توانست آن استبداد قاهر رضاخانی را - سردار سپه بود - مثل يك میوه ی رسیده ای در دامن او بگذارد ؛ والا امکان نداشت. پس مبدأ استبداد دوم را، سال 1299 بگذارید.

این حرکت انگلیسی که فعال مایشاء در قضیه ی مشروطیت و مابعد مشروطیت بودند، در چه دوره ای از تاریخ غرب و تاریخ انگلیس واقع می شود؟ از وقتی که غربی ها و اروپایی ها در اوج نشاط تمدن و پیشرفت علمی و سیاسی اند ؛ یعنی يك حرکت پُرنشاط امیدوار مهاجمی به همه ی دنیا دارند، که شما ببینید دوران استعمار در این جا به اوج رسیده ؛ یعنی همه جا، در واقع همه جای مناطق زرخیز عالم، تحت استعمار است و یکی از جاهایی که باید تحت استعمار قرار بگیرد، این منطقه ی نفت خیز است. در آن زمان، نقش نفت تازه به مرور داشت برای غربی ها واضح می شد و شاید در آن روز مهمتر از نفت برای آنها مسأله ی ایجاد يك حائلی برای هندوستان بود ؛ چون هندوستان برای انگلیس ها خیلی مهم بود و مناطق ایران و عراق حائلی بودند که نگذارند روس تزاری به هندوستان دست پیدا کند. بنابراین، ایران یکی از آماج ها و اهداف حتمی انگلیس ها بود.

در آن چهارده سال اینها چه کار کردند؟ اول، فرصت طلبی کردند و تا این حرکت عدالت خواهی مشروطیت را در ایران به وسیله ی عوامل شان از نزدیک حس کردند، خیلی ماهرانه روی این حرکت دست گذاشتند و آن را در اختیار گرفتند. جزو اولین کارهایی هم که کردند، این بود که ارکان اصلی جنبه ی دیگر این حرکت را که جنبه ی دینی و ملی باشد، از صحنه حذف کردند، بعد هم با استفاده از هرج و مرجی که در ایران به وجود آمد - می توان احتمال داد که خیلی از این موارد هرج و مرج (حوادث آذربایجان، حوادث شمال غربی کشور و مسأله ی ارومیه) با تحریک خود اینها بوده، که قرائنی هم دارد. اتفاقاً «کسروی» حوادث شمال غربی کشور را خیلی خوب تشریح می کند و انسان می بیند چه اتفاقی آن جا افتاده - زمینه را برای يك حکومت استبدادی مطلق، یعنی همان چیزی که مشروطه ضد او آمده بود، فراهم کردند و بعد هم در 1299 این مستبد را آوردند سر کار ؛ یعنی چهارده سال طول می کشد تا جامعه ی استبدادی ای را که به وسیله ی نهضت ملی و اسلامی مردم داشت مضمحل می شد، با مقدماتی که خودشان انجام دادند، به يك جامعه ی استبدادی غیر قابل اضمحلال تبدیل کنند.

در این اثنا، جنگ جهانی اول هم اتفاق می افتد که با پیروزی جبهه ای که انگلیس ها در آن هستند، به انگلیس ها يك قدرت جدیدی می دهد و اینها می توانند آزادانه هر کاری بکنند. می دانید که اینها در همین سال ها عراق را هم فتح کردند ؛ یعنی مابین سال های 1914 و 1920 ؛ در واقع 1333 قمری تا 1338 قمری. اینها درباره ی عراق يك سلسله اقداماتی را شروع کردند که انسان می فهمد که این اقدامات، اولاً با پشتگرمی اینها به پیروزی در جنگ بوده، ثانیاً به دلیل تسلط بر ایران بوده است. اینها در 1920 توانستند عراق را قبضه کنند که «ثورة العشرین» - انقلاب 1920 - عراقی ها کاملاً سرکوب شد و اینها حکومت را به وجود آوردند. در همان سال - یعنی تقریباً در يك سال ؛ حالا شاید از لحاظ ماه های میلادی يك مقداری این ور و آن ور باشد - رضاخان سر کار آمده ؛ در 1299 و در 1920 یا 21، ملك فیصل اول در عراق سرکار آمده است و پادشاهی، کاملاً در مشت انگلیس ها بود و به وسیله ی خود آنها در آن جا به وجود آمده ؛ یعنی يك حرکت کاملاً حساب شده ی دقیق خوبی را انگلیس ها انجام دادند.

من البته نمی خواهم از اهمیت مشروطه - که آقایان فرمودید - در تاریخ کشورمان، که درست است، صرف نظر کنم

؛ این چیز خیلی مهمی است و قابل انکار نیست؛ مثل خیلی از کارهایی که دشمنان یک ملتی کرده اند، اما آن کار به مرور تبدیل شده به چیزی که به نفع آن ملت است. حالا مشروطه را که خود ملت ما شروع کرد، او استفاده کرد! اما مثلاً فرض کنید که حزب کنگره ی هند را انگلیس ها به وجود آوردند، ولی استقلال هند به وسیله ی حزب کنگره انجام گرفت! یعنی خود این به مرور زمان تبدیل شد به پایگاهی علیه انگلیس ها. این، ممکن است و ایرادی ندارد.

شما به مشروطه افتخار بکنید و مشروطه را جزو نقاط عطف تاریخ ایران بدانید؛ اما حقیقت صحنه و آنچه در خارج واقع شد، این است. حالا ما ببینیم نهضت علما چه بود. به نظر من روی آن خیلی کار نشده و یکی از نقاطی که حتماً باید رویش تکیه بشود، این است؛ این که نهضت علما چه بود؟

نکته ی اول این است که شعار علما، «عدالت خواهی» بود. به طور مشخص آنچه که می خواستند، «عدالت خانه» بود. درست است؟ این، یک توقع اخلاقی نبود؛ چون خواست عدالت چیزی نبود که این همه سر و صدا بخواهد. اگر یک درخواست و توصیه ی اخلاقی بود، این چیزی است که همیشه بوده و همیشه علما و بزرگان، مردم را به عدالت یا حکام را به عدالت تشویق می کردند؛ اما این جنجالی که به وجود آمد و آن تحصن ها، آن ایستادگی ها و بعد مقابله هایی که با دستگاه استبداد شد و فداکاری هایی که انجام گرفت، فقط یک درخواست اخلاقی محض نبود، بلکه آنها چیز دیگری را که فراتر از یک درخواست اخلاقی بود، می خواستند.

نکته ی دوم این که آن عدالتی که اینها می خواستند، دقیقاً و مستقیماً عدالت در زمینه ی مسائل حکومتی بود؛ چون مخاطب اینها حکومت بود. می دانید قضایا از عملکرد حاکم تهران شروع شد؛ آن جنجال در مسجد سید عزیزالله و مسجد جامع ظاهراً! البته همه ی اینها زمینه های تاریخی دارد و معلوم است؛ اما این غده این جا بود که سر باز کرد و منفجر شد. بنابراین، مخاطب این عدالت خواهی، حکومت و دولت بود و آحاد مردم - تجار، بقیه ی کسانی که ظلم می کنند در خلال جامعه - نبودند؛ بلکه محور و مرکز اصلی، حکومت بود.

نکته ی سوم این است که آنچه اینها می خواستند، یک بنیاد تأمین کننده ی عدالت بود، که اسمش را می گذاشتند «عدالت خانه». حالا این عدالت خانه چه جور تفسیر می شد، ممکن است در نظر خود آنها هم واضح نبود. ما ادعا نمی کنیم که آنها مثل نسخه ی مشروطیت که در نظر اروپایی ها و غربی ها یک نسخه ی عمل شده ی واضحی بود، روشن بود که چه می خواهند؛ ما نمی گوییم که در نظر علما و متدینین، نسخه ی عدالت خانه به همین وضوح بود؛ نه، لیکن فی الجمله این بود که می خواستند یک دستگاه قانونی ای وجود داشته باشد که بتواند پادشاه و همه ی سلسله مراتب حکومتی را تحت کنترل و نظارت خودش قرار بدهد، تا اینها ظلم نکنند؛ تا عدالت تأمین بشود؛ یعنی یک دستگاه این جوری می خواستند. حالا این می توانست تفسیر شود به مجلس شورای ملی یا مجلس شورای اسلامی؛ می توانست تفسیر شود به یک چیز دیگر. آنچه آنها می خواستند یک نهاد عملی و یک واقعیت قانونی بود که قدرت این را داشته باشد که جلوی شاه را بگیرد؛ چون شاه اسلحه و سرباز داشت که اگر می خواستند جلوی او را بگیرند، طبعاً بایستی این دستگاه قدرتی فراتر از سرباز و سربازخانه داشته باشد. اینها را بایست فکر کرد، که اگر می خواستند، دنبال این بودند، لابد قاعدتاً فکر این را هم می کردند؛ یعنی طبعاً منابع مالی و منابع نظامی در اختیار او قرار می گرفت، تا بتواند اجرای عدالت کند و عدالت را بر حکومت و بر شخص شاه تحمیل کند.

نکته ی آخر هم این که معیار این عدالت، قوانین اسلامی بود؛ یعنی عدالت اسلامی می خواستند؛ در این هیچ تردیدی نیست و این را بارها و بارها گفته بودند. آنچه که مورد درخواست مردم بود این بود، که متنش هم مواد اسلامی و احکام اسلامی و قوانین اسلامی است. انگلیس ها همان طور که شما فرمول واقع شده ی خارجی اش را به روشنی می دانید، آمدند بر این موج فرصت طلبانه مسلط شدند و این را گرفتند و از شاه عبدالعظیم هدایتش

کردند به سفارت انگلیس، بعد هم گفتند مشروطه! مشروطه هم از نظر الهام دهندگان معلوم بود که معنایش چیست! کسانی که تحت تأثیر اینها بودند، در درجه ی اول روشنفکرهای غرب زده بودند که البته قدرت طلبی هم در آنها مؤثر بود؛ یعنی این طور نبود که ما فرض کنیم روشنفکرهای آن زمان از قبیل همین افرادی که اسم آوردید که تاریخ ها را نوشته اند و در انجمن ها حضور داشته اند، صرفاً می خواسته اند نسخه ی غربی مشروطیت در ایران تحقق پیدا کند؛ ولو خود آنها کنار بمانند؛ نه، به هیچ وجه این را نمی خواستند. آنها می خواستند در حکومت باشند؛ کما این که برای این کار تلاش هم کردند و کسانی که به اینها ملحق شدند؛ از قبیل تقی زاده و غیر او، می خواستند در حکومت حضور داشته باشند. پس، فعالان روشنفکر این طور بودند. علاوه بر این، عده ای از قدرتمندان و رجال حکومتی هم به تدریج وارد این ماجرا شدند. بنابراین، حقیقت آنچه که در صحنه اتفاق افتاد، این است.

نکته ای که در کنار این مسأله، مورد توجهم هست، این است که چه شد که غربی ها، مشخصاً انگلیسی ها، در این مسأله کامیاب شدند؛ از چه شگردی استفاده کردند که کامیاب شدند. در حالی که مردم که جمعیت اصلی هستند، می توانستند در اختیار علما باقی بمانند و اجازه داده نشود که شیخ فضل الله جلو چشم همین مردم به دار کشیده شود؛ قاعده ی قضیه این بود. به نظر من مشکل کار از این جا پیش آمد که اینها توانستند يك عده ای از اعضای جبهه ی عدالت خواهی - یعنی همان اعضای دینی و عمدتاً علما - را فریب بدهند و حقیقت را برای اینها پوشیده نگه دارند و اختلاف ایجاد کنند. انسان وقتی به اظهاراتی که مرحوم آسید عبدالله بهبهانی و مرحوم سید محمد طباطبایی در مواجهه و مقابله ی با حرف های شیخ فضل الله و جناح ایشان داشته اند، نگاه می کند، این مسأله را درمی یابد که عمده ی حرف ها به همین است که این طور می گفته اند. این حرف ها به نجف هم منعکس می شده و شما نگاه می کنید که همین اظهارات - انسان در کار مرحوم آقا نجفی قوچانی، در آن کتاب و در مذاکراتی که در نجف در جریان بوده، اینها را می بیند - و حرفهایی را که از سوی روشنفکرها و به وسیله ی عمال حکومت گفته می شد و وعده هایی را که داده می شد، حمل بر صحت می کردند. این طور می گفتند که: شما دارید عجله می کنید؛ سوءظن دارید؛ اینها قصد بدی ندارند؛ اینها هم هدف شان دین است! این مسائل در مکاتبات، نامه های صدر اعظم و ... به مرحوم آخوند منعکس شده است. انسان می بیند که حساسیت آنها را در مقابل انحراف کم کرده اند؛ اما حساسیت بعضی ها مثل مرحوم آشیخ فضل الله باقی ماند؛ اینها حساس ماندند؛ اصرار کردند و در متمم، آن مسأله ی پنج مجتهد جامع الشرایط را گنجانند و مقابله کردند. يك جمع دیگری از همین جبهه، این حساسیت را از دست دادند و دچار خوش باوری و حُسن ظن و شاید هم نوعی تغافل شدند. البته انسان حدس می زند که بعضی از ضعف شخصیتی ها و ضعف های اخلاقی و هوای نفس بی تأثیر نبود؛ حالا ولو نه در مثل مرحوم سید عبدالله یا سید محمد؛ اما در طبقات پایین، بلاشک بی تأثیر نبوده که نمونه ی واضحش امثال شیخ ابراهیم زنجانی ست. اینها بالاخره جزء علما بودند. شیخ ابراهیم هم تحصیلکرده ی نجف بود، هم مرد فاضلی بود؛ اما تحت تأثیر حرف های آنها قرار گرفتند و غفلت زده شدند و مقداری هوای نفسانی در اینها اثر گذاشت و اختلاف از این جا شروع شد.

من به انقلاب خودمان که نگاه می کنم، می بینم هنر بزرگ امام این بود که دچار این غفلت نشد؛ اساس کار امام این است. امام اشتباه نکرد که حرفی را که گفته بود و هدفی را که اتخاذ کرده بود، در سایه ی تنبیه و ظاهرسازی های شعارهای دیگران گم کند و فراموش کند. این، اساس کار موفقیت امام بود که مستقیم به طرف هدف پیش رفت؛ صریح و عریان آن را جلوی چشمش قرار داد و به طرف آن حرکت کرد. متأسفانه این کار را زعمای روحانی و مشروطه نکردند و بر ایشان غفلت ایجاد شد؛ فلذا اختلاف شد. اختلاف که به وجود آمد، آنها تسلط پیدا کردند. وقتی قدرت دست آنها آمد، دیگر کاری نمی شد کرد. عین همین قضیه را من در قضایای عراق دیدم. در قضایای عراق هم اول علما به طور جدی وارد شدند، بعد تعبیر و توجیه شروع شد: حالا شاید اینها راست بگویند! شاید هدف بدی نداشته باشند! انگلیس ها در آن جا بین مردم عراق شعارهایی را پخش کردند: «جئنا محررین لا مستعمرین!»؛ ما نیامده ایم برای استعمار شما، ما آمده ایم شما را از دست عثمانی ها آزاد کنیم! همین حرفی که حالا آمریکایی ها در این برهه

ی اخیر به عراقی ها می گفتند: ما آمده ایم شما را از دست صدام آزاد کنیم، نیامده ایم برای این که بر شما تسلط پیدا کنیم! آن وقت آنها در آن جا از 1920 تا 1958 ظاهراً یا 57، سی وهشت سال عراق را آن چنان فشردند که وقتی انسان این سال های طولانی را نگاه می کند و می خواند، گریه اش می گیرد که اینها در عراق و البته غالباً هم به وسیله ی خود همین عناصر عراقی چه کرده اند: از کشتار مردم، از نهب مردم، از غارت کشور، عقب نگه داشتن کشور و ذلت هایی که بر ملت عراق تحمیل کردند.

در این جا هم همین جور است؛ در این جا هم آمدند و شعارهای بزّاقی را مطرح کردند و عده ای را غافل کردند، که ما اگر می خواهیم از تجربه ی مشروطیت استفاده کنیم، نباید بگذاریم این اشتباه تکرار شود؛ یعنی بایستی آن هدفی را که انقلاب اسلامی ترسیم کرده، صریح و بدون هیچ گونه مجامله در نظر داشته باشیم. البته رعایت اقتضائات زمان غیر از این حرف هاست؛ غیر از این است که ما هدف را فراموش و گم کنیم و به شعارهای دیگران دل ببندیم.

آنچه من بر آن اصرار دارم، مسأله ی تاریخ نگاری مشروطه است که از سال ها پیش با دوستان متعددی این را در میان گذاشته ام و بحث کرده ام. ما واقعاً احتیاج داریم به یک تاریخ مستند قوی روشنی از مشروطیت. مشروطیت را باید درست تبیین کنیم، که البته وقتی این تاریخ تبیین شد و در سطوح مختلف آماده شد - چه در سطوح دانش آموزی و دانشگاهی، چه در سطوح تحقیقی - پخش و منتشر خواهد شد. حقیقت این است که ما هنوز از مشروطیت یک تاریخ کامل جامعی نداریم؛ این در حالی است که نوشته های مربوط به مشروطیت از قبیل همان نوشته ی ناظم الاسلام یا بقیه ی چیزهایی که از آن زمان نوشته شده، در اختیار مردم است؛ دارند می خوانند و برداشتهایی از قضیه ی مشروطیت می کنند که این برداشتها غالباً هم صحیح نیست.

ان شاءالله موفق باشید.